

# نقد و بررسی سفرنامه‌های ونیزیان در ایران<sup>۱</sup>

دکتر محمدکریم یوسف جمالی

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد

## چکیده

سفرنامه‌های ونیزیان در ایران شامل شش سفرنامه است که پنج بخش آن توسط سفرای ونیزی به نامهای جوزافا باربارو، آمبروزیو کنتارینی، کاترینو زنو، آنجوللو و وینچنتو دالساندری و بخش ششم توسط بازرگان گمنام ونیزی نوشته شده است. این سفرنامه‌ها از نظر تاریخی، سیاسی و جغرافیایی برای تاریخ ایران در عهد حکومت ترکمانان آق قویونلو و صفوی از اهمیت شایان توجهی برخوردار است. در مقاله حاضر پنج سفرنامه سفرای اعزامی دولت ونیز به ایران مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

## واژگان کلیدی

سفرنامه - ونیز - آق قویونلو - صفویه - عثمانی - اوزون حسن - شاه اسماعیل - شاه طهماسب

## مقدمه

از شش سفرنامه آورده شده در این کتاب، چهار فقره‌ی آن توسط سفرای و نیز تهیه و تنظیم شده‌اند که مشاهدات خود را در سفرشان به ایران در عصر آق قویونلو و ابتدای عصر صفوی - شاه اسماعیل اول ... - به رشته تحریر در آورده‌اند.

هدف این سفر در سفرشان به ایران، آغاز باب دوستی با ایران و تحریک ایران علیه عثمانی جهت آغاز جنگ و وادار کردن عثمانی‌ها به عقب کشیدن سپاهیان خود از اروپا برای نجات آناتولی و جلوگیری از پیشروی ایران به داخل خاک خود در شرق متصرفات عثمانی قلمداد شده است. اهمیت سفرنامه‌های مذکور بیشتر در مسائل سیاسی و جغرافیای تاریخی ایران و کشورهای همجوار است و جا دارد که تحقیقات بیشتری درباره آنها انجام گیرد. چه، مطالبی که در باره‌ی ایران و پادشاهان عصر ارائه شده خالی از غرض و سیاست‌های بیگانگان نیست و محققان در این موارد می‌بایستی با دید موشکافانه تری بدان بنگرند.

### ۱. سفرنامه جوزافاباربارو:

کتاب حاضر با سفرنامه‌های جوزافاباربارو آغاز می‌شود که در زمان شاه اسماعیل اول به ایران سفر کرده و همانطور که خود می‌نویسد مطالبش دقیق و جدی و واقعیت تاریخی دارد زیرا که خود او اذعان می‌کند که :

"... با این همه چون کسانی که حق امر و نهی بر من دارند مرا بر آن داشته‌اند که آنچه دیده و شنیده‌ام بنویسم و چون می‌بینم چیزهایی که دیگران نوشته‌اند ... همه مشتمل بر مطالبی است که کمتر از سخنان من باور کردنی است، اندیشیدم که من نیز باید آنچه دیده‌ام بنویسم ... و به خاطر راهنمایی کسانی که ازین پس به جاهاییکه من مسافرت کرده‌ام سفر خواهند کرد و نیز برای آسایش همسفریان من چنانچه قرار باشد که در آینده از سوی شهر گرامی ما و نیز کسانی به آن نقاط فرستاده شوند، از این رو کتاب خود را به دو بخش تقسیم می‌کنم. بخش نخست و آن مشتمل است بر سفرنامه من به تانا و بخش دوم و آن عبارت است از سفرنامه من به ایران و در این کتاب از خطرات و بلیاتی که در سفرها با آنها روبرو شده‌ام کمتر سخن خواهم گفت..."<sup>۲</sup>

باربارو پس از بیان سفر خود به تانا [از بنادر مهم دریای سیاه که در قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی و نیز بیان از آنجا کالای مشرق زمین را به اروپا وارد می‌کردند]؛ صفحات ۴۷-۱ کتاب خود را به شرح مشاهدات خود از این سفر اختصاص داده و سپس از بخش دوم کتاب خود یعنی ایران مطالب خود را آغاز

می‌کند.

جوزافا باربارو در این بخش متذکر میشود که از طریق همراه که از طرف حسن بیک منتظر دیدار او بود به ایران وارد شدند، زیرا که سفیر حسن بیک که به ونیز رفته بود در راه بازگشت باربارو را با خود به ایران آورده بود.<sup>۳</sup>

باربارو همراهان خود را با چهار کشتی - به همراه اسلحه‌های مورد نیاز حسن بیک جهت جنگ با عثمانی - که از ونیز به راه افتاده بودند یاد می‌کند که از طرف عالیجناب سینیورا همراه با تحف و هدایا به ایران اعزام شده بود.

باربارو می‌نویسد که مأموریت داشت در قرمان فرود آید تا شاید حسن بیک را در آنجا علیه عثمانیها ملاقات کند، زیرا که مأموریت داشت تمام اسلحه‌ها را به او تحویل دهد.<sup>۴</sup> هدایا عبارت بود از چند توپ و ابزار بمباران و تفنگ و باروت و گلوله و دیگر سلاحهای مختلف به ارزش سه هزار دوکات.

سربازان اعزامی مسلح به کمان شاخی و تفنگ بودند. دوپست تن زیر فرمان سه سرهنگ و یک فرمانده به نام طوماس آیمولا "Thomas of Imola" تحف و هدایا عبارت بود از ظروف سیمین به ارزش سه هزار دوکات، پارچه‌های زربفت به ارزش دو هزار و پانصد دوکات، پارچه‌های سرخ و دیگر پارچه‌های پشمی به ارزش دو هزار دوکات.<sup>۵</sup>

باربارو در ضمن سفر خود از شهرهای مختلف سرراه، دیدار صوفیان به حالت رقص و سماع، نساجی و بافندگی مردم شهرها در نواحی ادرنه و ارمنستان صغیر یاد کرده از اورفه و ماردین سخن به میان می‌آورد و استحکامات دژ این شهر را اینگونه وصف می‌کند که چندان مرتفع است که مردمانش هرگز پرنده‌ای نمی‌بینند که از روی شهر پرواز کند. باربارو از وجود بیمارستانی در این شهر صحبت می‌کند که توسط جهانگیر بیک برادر حسن بیک ساخته شده بود و خود باربارو در این بیمارستان بستری شده بود.<sup>۶</sup> از آنجا به شهر حصن کیف و سپس به شهر سرت که ارمنستان صغیر تا این محل ادامه می‌یابد،<sup>۷</sup> یاد کرده که سپس از طریق کوه‌های توروس - طرابوزان - به سوی خلیجی به نام خلیج فارس امتداد دارد، مطالبی اراده داده است.

باربارو ادامه می‌دهد که در بین راه کردها بر آنان حمله کرده، سفیر حسن بیک و همراهان را کشتند و او آزاد شده ولی به تنهایی گریخت:

باربارو پس از تحمل مشقات زیاد از طریق خوی که آنرا شهری خراب توصیف می‌کند که با ۴۰۰ خانوار شکل گرفته و مردمانش از طریق صنایع دستی و کشاورزی زندگی خود را ادامه می‌دادند -

مستقیماً پس از سه روز به تبریز به دربار حسن بیک اق قویونلو رسیده خود را معرفی می‌کند.<sup>۸</sup>

باربارو از چگونگی بار یافتن خود اینگونه یاد می‌کند:

"... و من خود را به وی شناساندم و چنان جامه ژنده‌ای در برداشتم که به دو<sup>۹</sup> دوکات نمی‌ارزید. شاه مرا با لطف و ادب پذیرفت و به من خوش آمد گفت... زیان ما را جبران خواهد کرد."<sup>۱۰</sup>

باربارو در ادامه‌ی نوشته‌های خود از کاخ هشت بهشت حسن بیک و لوازم پذیرائی، جشن و سرور و خوانندگان و نوازندگان دربار صحبت به میان آورده از آلات موسیقی، چنگ، عود، کمانچه، سنج و نی انبان به عنوان آلات موسیقی رایج یاد می‌کند و از تفریحات شاه که یکی گرگ بازی در روزهای جمعه بود مطلب ارائه می‌دهد.<sup>۱۱</sup>

باربارو به هنگام اقامت خود در دربار، از ورود سفرای هند و هدایای آنان به خدمت حسن بیک صحبت می‌کند که به همراه خود جانوران مختلفی را برای پادشاه هدیه آورده بودند.<sup>۱۲</sup>

مطلب بسیار ارزشمند باربارو از نقطه نظر اختلاف حسن بیک با اغورلو محمد - پسر او و حاکم فارس - در صفحه‌ی ۷۴ این کتاب ذکر شده که باربارو می‌نویسد که شاه بلافاصله برای سرکوبی او به شیراز حمله کرده بود.<sup>۱۳</sup>

باربارو در سان و رژه‌ای که از سپاهیان و حیوانات موجود در اردو دیده بود عدد چادرها را ۶۰۰۰، شتران را ۳۰۰۰۰، استران را ۵۰۰۰، یابوها را ۵۰۰۰، خران را ۲۰۰۰، اسبان خدمت را ۲۰۰۰۰ و اسبان سواری را دو هزار مینویسد.<sup>۱۴</sup>

باربارو به همراه اردوی شاه به اصفهان وارد می‌شود و می‌نویسد که: به دستور جهانشاه، قراقویونلو، شهر را که دارای حصاری و خندقی به دور آن کشیده بودند، غارت کرده بودند و مردم آن را قتل عام نموده بودند. در آن روزی که او وارد شهر شده بود، یک ششم آن آباد و مسکون شده بود. در حالی که در گذشته پنجاه هزار نفر در این شهر زندگی می‌کردند. او از بناهای معتبر و مهم تاریخی این شهر صحبت به میان آورده، از آب انبار چهار گوش با آبی زلال شیرین و بسیار گوارا که در پیرامونش بار اندازی با ستونها و گنبدهای نیکو و اطافهای بیشمار و حجره‌های مخصوص بازرگانانی قرار داشت، ستایش می‌کند.<sup>۱۵</sup>

باربارو در مسیر خود از قم، یزد و جنوب شرقی و شرق ایران مطالب ارزشمندی را در سفرنامه خود ارائه می‌دهند و شهر شیراز را از آبادترین شهرها از نقطه نظر بازرگانی و تجارت می‌نامند.<sup>۱۶</sup> او می‌نویسد:

"... شیراز قلمرو سلطان حسن بیک است و با دیوارهای گلی و خندقهای گود و دروازه‌های مناسب

محصور است. دارای تعدادی مسجد عالی و زیبا و خانه‌های خوب آراسته به کاشی کاری و دیگر زیورهای نیکو است و عده خانه‌های شیراز دویست هزار و شاید بیشتر باشد. این شهر برای اقامت محلی است ایمن و شورش و آشوب در آنجا روی نمی‌دهد...<sup>۱۷</sup>

باربارو از خلیج فارس و بنادر و شهرهای اطراف ساحل آن به خوبی یاد کرده، بازرگانی و تجارت را در این مناطق پر رونق اعلام می‌کند<sup>۱۸</sup> و از طریق شوشتر و تفت، یزد، نائین و اردستان، کاشان و قم و ساوه و سلطانیه سفرنامه خود را تنظیم نموده به تبریز می‌رسد که فاصله سلطانیه تا تبریز را هفت روز راه یاد می‌کند.<sup>۱۹</sup>

در سفرنامه باربارو از شهر دربند و باکو یاد می‌شود که دارای چاه نفت بوده و باربارو نفت سیاه این منطقه را که بسیار بدبو می‌نامد - از نزدیک دیده است.<sup>۲۰</sup>

باربارو سفرنامه‌ی خود را از ابتدا تا صفحه‌ی یکصد اختصاص به شرح آنچه را که دیده بود نموده است و از این صفحه به بعد به تبریز بازگشته چنانکه خود می‌نویسد:  
"... اکنون بر می‌گردم به تبریز و از آنچه میان من و سلطان حسن بیک گذشته سخن می‌گوییم..."<sup>۲۱</sup>

به هر حال، باربارو در سفر سیاسی - سیاحتی خود به ایران موفق می‌شود تا نظرات دولت ونیز را علیه عثمانی به حسن بیک دیکته کند و همانطوریکه خود می‌نویسد:

"... پس از آنکه حسن بیک با شاه پانکراتیو و گرگه سابق الذکر صلح کرد و ۱۶ هزار دوکات را گرفت بر آن شد که به تبریز باز گردد و چون در آنجا شاه را به جنگ با ترکان عثمانی مصمم یافتیم از او رخصت خواستیم تا از راه سرزمین تاتاران به دیار خود بازگردیم. پس همراه سفیر سلطان حسن بیک و بسیاری از بازرگانان تاتار همراه شدم..."<sup>۲۲</sup>

از این صفحه به بعد، باربارو شرح ماجرا را به صورت مسموع از همراهان خود می‌نویسد که چندان معتبر به نظر نمی‌رسد.

## ۲. سفرنامه آمبروزیو کنتارینی:<sup>۲۳</sup>

نویسنده‌ی این سفرنامه: "... آمبروزیو کنتارینی فرزند مسریندو از سوی حضرت فرمانروای ونیز در شورای پرگادی به سفارت ... به دربار حسن بیک اعزام شده و همانطوریکه خود اذعان می‌دارد، " ... به جهت خیر و صلاح عالم مسیحیت ... " و " ... برای خدمت به دین نصاری ... " این سفارت پر خطر را پذیرفته بودند.<sup>۲۴</sup>

نویسنده از ۲۳ فوریه ۱۴۷۳ / [۸۷۷-۸۷۸ هـ] اولین روزی که نصرانی‌ها به مدت چهل روز پرهیز

از گناه کرده به عبادت مشغول میشوند، از ونیز حرکت کرده و در تاریخ ۱۰ آوریل ۱۴۷۷ [۸۸۱/۸۸۲ هـ] سال مرگ حسن بیک به وطن خود بازگشته است.<sup>۲۵</sup>

نویسنده در مقدمه‌ی این سفرنامه اذعان می‌دارند که مأموریت داشت تا ضمن رسانیدن سفارت خود به حسن بیک. "... به وصف شهرها و ولایاتی [پردازند] که از میان آنها [گذشته‌اند] و نیز آداب و رسوم مردم آن دیار را بازگو [کند]..."<sup>۲۶</sup>

مسیر حرکت کنتارینی از ونیز از طریق آلمان. لهستان، روسیه‌ی سفلا و صحرای کبیر تاتارستان در اروپا و از طریق شهرکفا [فئودوزیا Feodosiya]، بندری در اتحاد جماهیر شوروی سابق و از آنجا از طریق دریای سیاه و گرجستان و ارمنستان به ایران بود.<sup>۲۷</sup>

کنتارینی در غروب روز سوم اوت ۱۴۷۴ م. [۸۷۸ / ۸۷۹ هـ] وارد تبریز شد و این شهر را در دشتی بزرگ با دیواری گلی غم‌انگیز توصیف کرده است، که محصور در کوههای سرخاب یا «توری» می‌بود. نویسنده به هنگام ورود به تبریز شهر را پر آشوب تعریف کرده می‌نویسد که عده‌ای با اشاره به سفیر و همسفرانش می‌گفتند:

"... اینان سگانی هستند که برای تفرقه افکندن در میان مسلمانان بدینجا می‌آیند و باید آنان را قطعه قطعه کنیم..."<sup>۲۸</sup>

ورود کنتارینی همراه با لشگرکشی حسن بیک آق قویونلو به شیراز علیه پسرش اوغورلو محمد بود که علیه پدر شورش کرده، شیراز را متصرف شده بود.<sup>۲۹</sup>

ورود کنتاریتی به تبریز همراه با ورود سفیری دیگر به نام بارتولومولیوم پاردو و برادر زاده‌اش کالیون از ونیز بود که او هم همچون کنتارینی از طرف فرمانروای ونیز برای تهییج حسن بیک علیه عثمانی‌ها به ایران اعزام شده بود.<sup>۳۰</sup>

کنتارینی علت عدم ارائه شرحی مبسوط از شهر تبریز را مخفی شدنش در خانه‌ای که در آن زندگی می‌کرد و عدم امنیت جانی نسبت به خود و همراهان می‌نویسد و می‌گوید: "... من تا تاریخ ۲۲ سپتامبر در تبریز ماندم و درباره‌ی این شهر نمی‌توانم شرحی مبسوط بیان کنم زیرا پیوسته در مخفیگاه بسر می‌بردم..."<sup>۳۱</sup>

کنتارینی در اثر کوشش و جدیت خود بالاخره موفق می‌شود تا به همراه قاضی عسکر<sup>۳۲</sup> حسن بیک - که از طرف حسن بیک برای مذاکره صلح به عثمانی فرستاده شده و ناموفق باز گشته بود<sup>۳۳</sup> - به سوی شیراز حرکت کند. او از طریق سلطانیه، قم و کاشان به اصفهان می‌رسد و در اینجا حسن بیک را دیدار کرده، سفارت خود را انجام می‌دهد.<sup>۳۴</sup>

کنتارتیتی از کاخ حسن بیک در اصفهان اینگونه توصیف می‌کند:

"... در تاریخ ششم [نوامبر ۱۴۷۴ / ۸۷۸ / ۸۷۹ هـ]، شاه ما را احضار کرد و قسمت مهمی از کاخی را که اقامتگاه وی بود به ما نشان دادند. کاخ در میان دشتی و در جایی بس دلگشا قرار دارد که رودخانه‌ای از میان آن می‌گذرد. قسمتی از آن چهار گوش و مزین به پرده نقاشی است که سر بریدن سلطان ابوسعید را نشان می‌دهد. در این تصویر می‌بینید که چگونه او را به ریشمانی بسته و برای کشتن نزد اغورلومحمدبانی تالاری که پرده نقاشی در آن است می‌آورند..."

اصفهان شهری بسیار وسیع می‌نماید. در دشتی نهاده است که همه گونه نعمت در آن فراوان است. گویند که اصفهانیان تسلیم نمی‌شدند پس هنگامی که آن را گشودند پاره‌ای بزرگ از شهر را ویران کردند. اصفهان را حصاری است از خشت خام. از تبریز تا اصفهان بیست و چهار روز راه است و سرزمین میان این دو یکسره از آن ایران است و در بسیاری جاها زمین قفر و خشک و دارای آب شور است. با این همه محصول غله و میوه فراوان است و اینها را به وسیله آبیاری بدست می‌آورند. هرگونه میوه‌ای در آنجا یافته می‌شود و من در هیچ جا میوه‌هایی به خوبی میوه‌های اصفهان ندیده و نچشیده‌ام...<sup>۳۵</sup>

کنتارینی در ۲۵ نوامبر سال ۱۴۷۴ اصفهان را به قصد تبریز - به همراه حسن بیک ترک می‌کند و در ۳۰ ماه مه ۱۴۷۵ [۸۷۹ / ۸۸۰ هـ] در پانزده میلی تبریز سفیر دیگری از اروپا - از جانب دوک بورگاندی - به نام راهب لودوویکودا بولونا Fviar Lodovico da Bologna - که به رسالت به نزد حسن بیک فرستاده شده بود را ملاقات می‌کند.<sup>۳۶</sup> این امر نشان دهنده کوشش اروپائیان به تهییج و تحریک ایران علیه عثمانی است و شکستی که حسن بیک از سلطان محمد دوم - سلطان عثمانی - خورده بود. لذا، اروپائیان سعی بر آن داشتند تا روحیه شکست خورده حسن بیک را تقویت کنند و کوشش مجدد او را در تضعیف مرزهای شرقی عثمانی تقویت نمایند. هر چند که خطابه‌ی مفصل سفیر در حسن بیک هیچ تأثیری<sup>۳۷</sup> نداشت و او تصمیم خود را به پشت پا زدن به همکاری با اروپائیان گرفته بود ولی در ظاهر امر به سفیر قول داد که علیه عثمانی‌ها بجنگد زیرا که کنتارینی می‌نویسد:

"... هنگامی که در پیشگاه شاه حاضر شدیم اعلیحضرت به بطریق فرمود: تو نزد منم خود باز می‌گرددی و وی را آگاه می‌کنی که من بر آنم که به عهد خود وفا کنم و با ترکان عثمانی بجنگم و به زودی چنین خواهم کرد..."<sup>۳۸</sup>

کنتارینی به هنگام ترک تبریز از هدایائی که از طریق سفرا به بورگاندی، دوک مسکووی و سنای ونیز قرار بود از طرف حسن بیک ارسال شود دیدن کرد و هدایا را بی‌ارزش در مقام آنان خوانده

می‌نویسد: "... و همه اینها اشیایی کم ارزش بود..."<sup>۳۹</sup>

کنتارینی برای خداحافظی به حضور حسن بیک بار یافت و پیغامی از جانب حسن بیک برای کشورش بدین شرح دریافت داشت:

"... آنگاه به پیشگاه اعلیحضرت بار یافتیم و در آنجا دو تن از ترکان دربار او نیز حضور داشتند که شاه می‌خواست ایشان را برسالت یکی را نزد دوک بورگونی و دیگری را نزد دوک مسکووی بفرستد. هنگامی که من و بطریق بروی درورد فرستادیم لب بدین سخنان گشود: ... شما نزد سروران خویش و شهریاران مسیحی باز می‌گردید و می‌گوئید که چگونه من خود را آماده جنگ با سلطان عثمانی نموده‌ام اما چون شنیده‌ام که وی در قسطنطنیه است و می‌خواهد تا پایان سال در آنجا بماند صلاح در آن ندیدم که خود به جنگ مردم عثمانی بروم. از این رو بخشی از نیروهای خود را به سرکوبی فرزند سرکش خود گمارده و بخشی را مأمور آسیب رساندن به قوای سلطان عثمانی کرده‌ام و من خود بدینجا آمده‌ام تا در آینده آماده کارزار با او باشم..."<sup>۴۰</sup>

کنتارینی از رژه سربازان حسن بیک یاد می‌کند که تعداد آنان به ده هزار تن می‌رسید و می‌گوید که هدف حسن بیک از نشان دادن سربازانش به ما این بود که ما استعداد جنگی او را علیه عثمانی‌ها به کشورمان گزارش کنیم.

کنتارینی سپس اضافه می‌کند که سپاهیان حسن بیک جمعاً به بیست و پنج هزار تن می‌رسیدند و اسلحه‌ی آنان تیر و کمان و شمشیر و سپر بود. نیزه بکار نمی‌بردند و بیشتر سربازان دارای کلاه خود بودند و اسبهای خوش اندام و بسیار زیبا داشتند.<sup>۴۱</sup>

بدین ترتیب سفر کنتارینی به ایران تمام می‌شود.

### ۳. سفرنامه کاترینونزو<sup>۴۲</sup>

کاترینونزو در ابتدای سفرنامه خود از چگونگی به قدرت رسیدن حسن بیک و غصب متصرفات برادران توسط او صحبت به میان آورده دلیل کوتاه آمدن برادران حسن بیک را: "... یا به سبب آنکه طبعاً مردمی جنگجو نبودند یا به دلایل دیگر زندگی آرام را بر مخالفت با جاه طلبی حسن بیک ترجیح دادند..."<sup>۴۳</sup> می‌خواند و حسن بیک را مردی آزاده دانسته و حمله‌اش را به شهر آمد که ترکان آنرا "قرآمد" یا "آمد سیاه" می‌خواندند توصیف کرده می‌نویسد که از آنجائی که بخت با وی یار بود توانست این دژ مستحکم را فتح کند و آن را مرکز قدرت خود سازد.<sup>۴۴</sup>

کاترینونزو، جهانگیر، برادر حسن بیک را به اشتباه جهانشاه می‌خواند که بر سر تصاحب متصرفات



خود با برادر اختلاف پیدا کرده و به جهان‌شاه قراقویونلو پیوسته بود.<sup>۴۵</sup> وی سپس از متصرفات بعدی حسن بیک یاد کرده و می‌نویسد که حسن بیک: "... تمام سرزمینی را که تا دریای هند امتداد داشت مسخر کرد و امپراطوری نیرومندی بنیان نهاد که حدودش چنین بود: در مشرق رود سند و تاتارستان، در مغرب گرجستان و طرابوزان و قرمانیه و سوریه و ارمنستان کوچک در جنوب عربستان و دریای هند، در شمال دریای باکو ...".<sup>۴۶</sup> که به نظر درست نمی‌رسد، چه متصرفات حسن بیک تا به این حد وسیع نبوده‌اند و کاترینوزنو ممکن است به اشتباه این متصرفات را به حساب حسن بیک شنیده باشد. او حمله به عثمانی توسط حسن بیک را کاری با تعصب و غیرت از جانب حسن بیک خوانده و ازدواج او را با خانواده کالیوحن، امپراطور طرابوزان، امری دوستانه تلقی می‌کند و می‌نویسد: "... او دخترش دسپینا را به زنی گرفت مشروط بر آنکه در کیش نصاری باقی بماند. این امپراطور یکی دیگر از دختران خود را به عقد لرد نیکو لوکرسپو - دوک آرشیپل - در آورده بود و از این دو چهار دختر بوجود آمده بود ..."<sup>۴۶</sup> کاترینوزنو آخرین داماد این خاندان بود که با ویولانتته دختر دسپینا ازدواج کرده بود. کاترینوزنو هدف اروپائیان - خصوصا ونیزی‌ها - را از اعزام خود به سفارت به ایران اینگونه می‌نویسد:

"... کاترینوزنوی نجیب زاده که پیش از این از او نام بردم از طرف جمهوری ما به عنوان سفیر به دربار اوزون حسن گسیل شد تا اگر کشور ما نتواند شهر یاران مغرب زمین را به جنگ با دشمن مشترک برانگیزد - همان دشمن که حرص و آزی بی پایان به کسب قدرت داشت و سودای امپراطوری جهان در سر می‌پخت - دست کم پادشاهان مشرق زمین را نسبت به ترکان نگران و از اعمال آنان بد گمان سازد..."<sup>۴۷</sup>

کاترینوزنو از فراخوانی اتحاد ونیز با پادشاهان اروپا که به عظمت بعدی ونیز حسادت می‌کردند صحبت به میان آورده، کشور خود را یکه و تنها در مقابل عثمانی‌ها می‌نامد که برای بدست آوردن متحد مجبور شد با حسن بیک - دشمن عثمانی‌ها - متحد گردد.<sup>۴۸</sup>

کاترینوزنو در سفرنامه خود از ورود چهار تن سفرای حسن بیک نام برده آنها را: "...حاجی محمد و مراد و نیکو لو و چغارسا..."<sup>۴۹</sup> می‌نویسد و علاقه‌مندی حسن بیک را به اتحاد با ونیزیان علیه عثمانی متذکر می‌گردد. او سپس ادامه می‌دهد که حسن بیک از ونیزیها تقاضا کرده بود که به اتفاق هم علیه سلطان عثمانی بجنگند، به این سبب بود که ونیزیها پیشنهاد حسن بیک را پذیرفتند.<sup>۵۰</sup>

کاترینوزنو می‌نویسد که سفرای حسن بیک (سه تن از آنها) به ناپل رفتند تا با پاپ و پادشاه ناپل صحبت کنند و آنها را با خود متحد سازند.<sup>۵۱</sup>

زنو می‌نویسد که اولین سفیر ونیز به ایران - بعد از این سفارت چهار نفره حسن بیک - نخست فرانسیسکو میچله بود که از پذیرش این سفر امتناع کرد، آنگاه جیاکومودامزو را انتخاب کردند و او هم زیر بار نرفت، عاقبت در سال ۱۴۷۱ [۸۷۵ - ۸۷۶ هـ] کاترینوزنو - خود سفرنامه نویس - انتخاب و اعزام شد.<sup>۵۲</sup>

کاترینوزنو تنها انگیزه سفر خود به ایران را عشق به دین مسیح می‌نویسد. کاترینوزنو فرزند درآگون زنو بود که در دمشق مرد و پیش از آن سالها در بصره و مکه و ایران بسر برده بود.<sup>۵۳</sup>

کاترینوزنو می‌نویسد که یکی دیگر از دلایل پذیرش این سفر این بود که او خواهر زاده دسپینا خاتون - همسر حسن بیک - بوده است.<sup>۵۴</sup>

کاترینوزنو در این سفارت مأموریت داشت تا از طرف دولت ونیز به حسن بیک ابلاغ کند که:

"... ما حاضریم یکصد کشتی مسلح کوچک و بسیاری کشتیهای بزرگ و کوچک دیگر را مسلح کنیم و با آنها به امپراطوری عثمانی از راه دریا حمله بریم مشروط بر آنکه او نیز از راه خشکی با همه نیروهای خود به ترکان بتازد..."<sup>۵۵</sup>

کاترینوزنو از طریق رود دز به قرامان رفت و سپس با زحمت زیاد به ایران رسید. او از زنان همراه جنگجویان حسن بیک - در حالیکه بر پشت اسب سوار بودند و نقابی بر چهره داشتند - صحبت می‌کند و می‌نویسد که به زحمت توانسته بود با دسپینا خاتون ملاقات کند و مورد استقبال او قرار گیرد و در کاخ دسپینا خاتون به اصرار او بماند.<sup>۵۶</sup>

زنو از قول مساعدت دسپینا خاتون نسبت به خود صحبت می‌کند و می‌نویسد که وقتیکه دسپینا خاتون از علت سفارتش به ایران آگاهی یافت به او قول داد که شوهرش را راضی کند تا با دولت ونیز همکاری نماید و از آن پس کاترینوزنو محرم و دوست نزدیک حسن بیک به حساب آمد که می‌توانست هر وقت و هر ساعت در خدمت او شرفیاب شود، حتی به اطاقی که بستر آنها پهن شده بود وارد گردد.<sup>۵۷</sup>

کاترینوزنو از مذهب و اعتقاد دسپینا و اینکه در کیش نصاری باقی مانده و مراسم عشاء ربانی را هر روزه در کلیسای مخصوص خود انجام می‌دهد صحبت به میان آورده می‌نویسد:

"... شوهرش نیز با آنکه مذهبی دیگر داشت و دشمن کیش همسر بود هرگز سخنی در این باره به او نگفت و وی را به ترک کیش خویش نخواند و براستی مایه شگفتی است که چگونه این با آن سازگاری نموده و چگونه آن همه عشق و محبت در میان ایشان برقرار بوده است..."<sup>۵۸</sup>

کاترینوزنو در تشویق دسپینا خاتون - شوهرش را - می‌نویسد:

"... این پاکزن مسیحی وی را بر انگیخت تا شوهر خود را به جنگی پی گیر با ترکان عثمانی تشجیع کند زیرا آنان دشمن سرسخت همه مسیحیان، بخصوص با او و نژادش مخالف بودند و از این رو پدرش را کشته و دستگاه سلطنتش را بر چیده بودند. بدین دلایل خاتون چندان گفت و کرد، تا شوی را برانگیخت که او که طبعاً مایل به خوارکردن نیروی عثمانی بود به خط خود به پادشاه گوراگورا [گرجستان] یعنی فرمانروای گرجستان نوشت که جنگ را در آن سامان با ترکان آغاز کند...<sup>۵۹</sup> و دسپینا به همراه کشیشی شرح آماده شدن شوهرش را علیه عثمانی به و نیز گزارش کرد.<sup>۶۰</sup>

کاترینوزنو ادامه می‌دهد که حسن بیک پس از فرارسیدن بهار سال بعد چون از کمک و نیزیان ناامید شده بود، وعده‌ها و حرفهای او را چندان توجه نمی‌کرد تا اینکه جوزافا باربارو به عنوان دومین سفیر وارد ایران شد و به همراه خود شش توپ دژگشای بزرگ و تفنگهای فتیله‌ای و جنگی به تعداد کثیر و باروت و دیگر مهمات؛ شش توپچی، یکصد تفنگچی و دیگر سر بازانی که در به کار بردن توپ مهارت داشتند به همراه دریاسالاری که با نیروی عظیم به کرانه‌های قرامان اعزام شده بود. بدین صورت جنگ علیه عثمانی آغاز شد.<sup>۶۱</sup>

کاترینوزنو می‌نویسد که سلطان محمد، پس از شکست دادن امیر قرامان و تصرف دژ آن شهر، سفرائی نزد حسن بیک فرستاد و از او پوزش خواست و صلح شرافتمدانه را تقاضا نمود. ولی کاترینوزنو می‌نویسد که او از شروع مذاکره ایران با عثمانی - که همراه حسن بیک بود - ممانعت کرده و از روند و برقراری مذاکره و صلح جلوگیری نمود و حسن بیک هم به ناچار پذیرفت و شاه بیدرنگ فرمان جنگ داد و به سرعت وارد تفلیس شد.<sup>۶۲</sup>

کاترینوزنو سپاهیان حسن بیک را در این جنگ بیش از یکصد هزار نفر می‌نویسد و شرح می‌دهد که :

"... شماره آنان صد هزار سوار بود - پاره‌ای از این سواران و اسبانشان به سبک ایتالیاییان مسلح شده بودند. بعضی از آنان بدن خود را با چرمهای محکم و ضخیمی پوشانده بودند که پیکرشان را از هر ضربت سهمگین مصون می‌داشت و برخی حریر نازک بالفافی بسیار ضخیم بر تن داشتند که تیر بر آن کارگر نبود. گروهی چار آینه‌های زران‌دود و جوشن برتن کرده و به بسیاری از سلاحهای تعرضی و دفاعی مسلح بودند و شگفت انگیز بود که می‌دیدیم چگونه این سپاهیان بخوبی و زبردستی خود را به انواع اسلحه آراسته‌اند...<sup>۶۳</sup>

کاترینوزنو، تعداد سربازان حسن بیک را در نوشته‌های خود چهل هزار تن می‌نویسد که به همراه غلامانشان در جنگ شرکت داشتند و تعدادشان به ۶۰ هزار نفر می‌رسید. این سپاهیان، جمعا یکصد

هزار تن برآورده شده است.<sup>۶۴</sup>

زنو در این سفر جنگی از خشونت سپاهیان حسن بیک بر مردم سر راه می‌نویسد و می‌گوید که به هر جا که می‌رسیدند: "کشتند و سوختند و مردم را به باد غارت گرفتند و قطعه قطعه کردند و هراس و وحشت در دلها افکندند..."<sup>۶۵</sup> و اوزون حسن - حسن بیک - هم "... هر جا که می‌رسید با همان خشم و کینه شهرها و روستاها را سوزاند..."<sup>۶۶</sup>

کاترینوزنو از عقب نشینی مصطفی پسر سلطان محمد به سوی قونیه و سپس به سوی کوتاهیه صحبت داشته می‌نویسد سلطان محمد دوم خود به آناتولی آمد و در آنجا به انتظار نشست تا به زودی با حسن بیک رویا رو گردد.

در درگیری که ابتدا بین مصطفی پسر سلطان محمد با پیشقراولان سپاه حسن بیک پیش آمده بود، پیروزی با ایرانیان بود ولی مصطفی از خستگی سپاه ایران استفاده کرده آنان را شکست داد و تلفات فراوانی بر ایرانیان وارد ساخت.<sup>۶۷</sup>

در سراسر زمستان حسن بیک و سلطان محمد در تهیه تدارکات جنگ برای حمله دوم بودند و در این موقع بود که از طرف جوزافا باربارو نامه‌ای به کاترینوزنو - که در جنگ شرکت داشت. رسید که نیروی ونیزی‌ها به قرمان رسیده‌اند.<sup>۶۸</sup>

کاترینوزنو می‌نویسد پس از اینکه خبر تصرف بعضی از دژها بدست ونیزیان و پس دادن آنها به امیر قرمان به حسن بیک رسید، آنقدر مشعوف گشته بود که فرمان داد تا به تمام سپاهیان این خبر مبارک را مژده دهند و به ایران گزارش کنند.<sup>۶۹</sup> سپس او می‌نویسد سلطان محمد وارد آسیا شد و در آماسیه - از شهرهای کاپادوکیه - که سنجیق پسرش با یزید بود حصاری شد.

در نهایت، در کنار رودخانه فرات، به همراه اغورلومحمد، خلیل وزینال و پیراحمد امیر قرمان با سلطان محمد روبرو شد و با شگفتی پس از دیدن سپاه عظیم عثمانی به ترکی ناسزا گفت.<sup>۷۰</sup> ترکان در سواحل رود فرات در جنگی رویاروی از سپاه ایران شکست خوردند و بسیاری از آنان غرقه گشتند و در نبردی خونین‌تر که در تعقیب سپاهیان ترک به عمل آمد، مراد پاشا و پالئولوگس سردار ترک کشته شدند. در حمله سوم که توسط محمد پاشا علیه سپاه حسن بیک رخ داده بود، پیشروی ایرانیان متوقف شد و پس از استراحت شبانه - که همین باعث شکست بعدی حسن بیک از طرف کاترینوزنو بیان شده - روز دیگر با دادن جیره اضافی به سپاهیان عثمانی، و آزاد کردن بردگان به سوی طرابوزان عقب نشست و دشمن را به دنبال خود به داخل خاک عثمانی کشانید و در حالیکه حسن بیک چهل هزار تن از سپاهیان خود را جدا کرده بود به تعقیب دشمن فراری - علی رغم میل خودش - پرداخت. ترکان

چون در پای کوه راه را بر خود بسته دیدند و دانستند که راه گریزی نیست مردانه جنگیدند و پس از هشت ساعت کارزار مداوم و کمک مصطفی پسر سلطان محمد که با نیروی عظیم به کمک پدر آمده بود، با شکست دادن امیر قرامان و فرار او، جنگ را به سود پدر تمام کرده در حالیکه زینل بیک پسر حسن بیک به قتل رسید و اغورلو محمد با دریافت خبر شکست پدر به سوی ایران عقب نشینی نمود و به همراه پدر وارد متصرفات ایران شدند.<sup>۷۱</sup> کاترینوزنو می‌نویسد:

"... این نبرد در سال ۱۴۷۳ [۸۷۷ / ۸۷۸] روی داد و در آن ده هزار تن از ایرانیان و چهار ده هزار تن از ترکان به خاک هلاک افتادند..."<sup>۷۲</sup>

کاترینوزنو سپس از پیشروی سلطان محمد و سپاه عثمانی به متصرفات ایران حکایت دارد و مرخص شدن سفیر دیگر و نیز کتتارینی از جانب حسن بیک در مورد آماده شدنش به جنگ مجدد با سلطان محمد که هرگز انجام نپذیرفت<sup>۷۳</sup> را گزارش می‌کند.

کاترینوزنو سپس اضافه می‌کند که به کمک میشله امان Michele Aman از طریق لهستان و مجارستان به کشورش بازگشت. و در بار دوم از طرف دولت ونیز به سفارت به ایران انتخاب شد که در اثر درگیری پادشاهان اروپا با یکدیگر این سفارت انجام نپذیرفت.<sup>۷۴</sup>

در کتاب دوم که دنباله‌ی کتاب اول کاترینوزنو است و در صفحات ۲۶۴-۲۴۰ این سفرنامه ارائه شده است، کاترینوزنو از جدائی دسپینا خاتون با همسرش صحبت کرده می‌نویسد:

".. دسپینا پیش از این واقعه از شوهر خود جدا شده بود و در مرز دیار بکر در شهر خرپوت می‌زیست و در همانجا بود که مرد و وی را در شهر در کلیسای جرجیوس پاک به خاک سپردند و مزارش حتی تا امروز زیارتگاه است. اوزون حسن از وی سه دختر داشت. نخستین مارتا بود که به عقد شیخ حیدر فرمانروای اردبیل درآمد و آن شهری است در شمال شرق تبریز و بین این دو نقطه سه روز راه است..."<sup>۷۵</sup>

به این ترتیب بقیه‌ی مطالبی که کاترینوزنو نوشته‌اند. و راجع به خاندان صفوی است از زبان دیگران شنیده و یا خوانده‌اند که چندان سندیت تاریخی ندارند.

مثلا در پایان این سفرنامه در صفحه‌ی ۲۶۴ از نامه‌ی شاه اسماعیل به سلطان سلیم پس از شکست چالدران یاد می‌کند که در مأخذی دیگر نیامده و سندیت تاریخی آن هم اعتباری ندارد. زیرا که کلیه سفرائی که از طرف شاه اسماعیل از سال ۹۲۱ هـ به عثمانی اعزام شده بودند از طرف سلطان محبوس شده هرگز به ایران باز نگشته بودند. و این سلطان سلیم بود که به شاه اسماعیل پیغام حمله‌ی مجدد در بهار بعدی را داده بود نه شاه اسماعیل اول.

پایان سفرنامه دوم کاترینوزنو به صورت تلخیص

#### ۴. سفرنامه آنجوللو:

این سفرنامه توسط جووان ماریا آنجوللو به همراه دیباچه‌ای از جووان باتیستاراموزیو ترتیب و تنظیم یافته است.

نویسنده ابتدا سرگذشتی از زندگی و کارهای حسن بیک - یا اوزون حسن - ارائه داده، ازدواج او را با دسپینا خاتون مورد تأیید قرار می‌دهد و همان نوشته‌های کاترینوزنو را در سیاست این وصلت بیان می‌دارد و مطالب او کاملاً مشابه با مطالب و نوشته‌های کاترینوزنو و جوزافا بارباروست.

آنجوللو نام دختران دسپینا خاتون را مارتا، الیل و ازیل می‌نامد و می‌نویسد که پس از قتل مقصود بیک تنها برادرشان، الیل و ازیل از طریق حلب به دمشق فرار کردند و هموطنانشان غالباً آنها را در آنجا دیده‌اند.<sup>۷۶</sup> او سپس از درگیری‌های امیر قرامان با برادرش ابراهیم صحبت کرده و جنگ سلطان مصطفی و پدرش سلطان محمد را با حسن بیک ارائه می‌دهد.<sup>۷۷</sup>

آنجوللو از کشتن اوغورلو محمد توسط حسن بیک مطالبی ارائه داده، جنگ پدر با پسر را بر سر مخالفت پسر با او و تصرف شیراز شرح می‌دهد.<sup>۷۸</sup>

آنجوللو سفر حسن بیک را به حمله به گرجستان آورده و می‌نویسد که در این لشکرکشی، حسن بیک ۳۱ هزار سوار و پیاده به همراه داشت.<sup>۷۹</sup>

سپس از سلطنت سلطان خلیل و یعقوب پسران حسن بیک یاد کرده، به اشتباه جانشین یعقوب را فردی به نام جلایر می‌نویسد و سپس از بایسنقر پسر یعقوب یاد کرده که در نهایت به دست رستم بیک به قتل میرسد.

او درگیری حیدر و کشته شدن او را توسط رستم بیک می‌نویسد که نادرست بوده و می‌نویسد که:  
"... در روزگار شهریاری رستم در تبریز شیخ حیدر پدر صوفی که دختر حسن بیک را به همسری اختیار کرده بود از طریق این زن وارث بالاستحقاق سلطنت ایران شد. پس بر آن شد که لشگری گرد آورد و رستم را براندازد..."<sup>۸۰</sup>

جالب توجه است که آنجوللو تنها فردی است که در این سفرنامه، فرار شاه اسماعیل اول را به هنگام درگیری سلطان حیدر با یعقوب و قتل حیدر - به جزیره‌ای که آرامنه در آن می‌زیستند اشاره می‌کند و می‌نویسد که پسران حیدر سه سال در آن جزیره ماندند و آرامنه به تسلیم آنان به شاه رضایت

نمی دادند.<sup>۸۱</sup> " ... لذا پیک سلطان را برای گرفتن اعتبار نامه از سلطان یعقوب به تبریز فرستادند و پسران و مادرشان را در زورقی نشاندهند و از جزیره به کشور قراباغ واقع در مشرق بردند...<sup>۸۲</sup>"

بیان این مطلب جنبه‌ی تبلیغاتی داشته و معلوم نیست که آنجوللو این مطالب را از چه مأخذی گرفته‌اند. سفرنامه‌ی آنجوللو کلا در صفحات ۲۷۳-۳۴۸ این کتاب گنجانده شده است.<sup>۸۳</sup>

##### ۵. سفرنامه وینچتو دالساندری:

نویسنده این سفرنامه از سفرای سیاسی و نیز در دربار شاه طهماسب اول است و همانطوریکه می‌نویسند - بدون اینکه هدف اصلی این سفارت را در ابتدا بیان کنند - " ... اکنون بر عهده گرفته ام که به دولت متبوعه فخریه جلیله شرحی باز گویم در باره نواحی و ممالک ایران و محصولات و خلق و خوی مردم آن سامان و شخص شاه و صفات معنوی او و وضع حکومت و دربار و چگونگی آداب و عادات و رسوم حاکم بر امور مملکت و مطالب مهم درباره اداره کردن دستگاه دادگستری و درآمد و هزینه و تعداد و توصیف "سلطان" هایی که کاری جز فرماندهی سپاه ندارند و خلاصه آنچه ذکرش برای آن عالیجناب مناسب می‌نماید...<sup>۸۴</sup>"

وینچتو دالساندری در زمان شاه طهماسب اول وارد ایران شده بود و همانطوریکه می‌نویسد: " نام پادشاه ایران تاماسپ "Tamasp" پسر شاه اسماعیل اول است که پدرش شیخ حیدر نام داشت...<sup>۸۵</sup>"

وینچتو دالساندری مسموعات و مطالب خود را قطعا و یقینا از هواداران شاه طهماسب گرفته و شنیده است زیرا که از ابتدا به تعریف و تمجید آنان پرداخته نسب و سیادت علوی به آنان می‌دهد.<sup>۸۶</sup>

او از فرزندان و حرم شاه طهماسب اول سخن به میان آورده، شاه محمد خدا بنده را فرمانروای هرات و شاه اسماعیل دوم را مردی قوی و جسور و سخت دلیر می‌خواند که در جنگ با عثمانیها دلاوری‌ها از خود نشان داده است. او معصوم بیک وزیر شاه طهماسب را دشمن اسماعیل دوم خطاب می‌کند که شاه را اغوا کرده تا فرزند را به جرم نافرمانی به زندان بیاورد.

نویسنده اذعان می‌دارد که سالی که او در تبریز بود، و شاه طهماسب را دیده، هفده سال از زندانی شدن اسماعیل دوم می‌گذشت چنانکه می‌نویسد:

" ... اکنون بیش از هفده سال است که او را به زندان افکنده‌اند و همین امسال نگهبان را از دژ برداشتند اماوی را آزاد نکردند. شاه چون می‌خواهد از او دلجوئی کند بسیاری از زنان زیبا را به مصاحبت وی فرستاده است. اما شاهزاده هرگز با ایشان نمی‌آمیزد و می‌گوید وی با شکیبایی زندانی شدن خود را تحمل می‌کند اما برای اوکاری است بیش از حد دشوار که ببیند فرزندانش نیز زندانیند و

باری بندگان شایسته بانوان نیستند.

این اسماعیل بخصوص محبوب پدر است اما پدر از او سخت هراسان است و می‌بیند که مردم با چه اشتیاقی آرزوی پادشاه شدن او را دارند و امیران نیز بویژه از او به سبب طبع مغرور و سرکشی که دارد بیمناکند. پس اگر بر فرض روزی بر تخت نشیند ممکن است که ناگزیر بسیاری از فرماندهان سپاه را معزول کند و با همه برادرانش که بسیاری از نواحی مملکت را به چنگ آورده‌اند مخالفت ورزد...<sup>۸۷</sup>

وینچنتو دالساندری سفیری آگاه، کاردان و مطلع از وضع سیاسی روز بود و برداشت او از مخالفت شاه طهماسب اول و امرا با اسماعیل دوم، دریافتی بسیار دقیق و مطالعه شده است. او از پسر دیگر شاه طهماسب، حیدر میرزا صحبت کرده می‌نویسد که پسر سوم شاه است و نایب پدرش. هیجده سال دارد با جثه‌ای خرد و چهره‌ای جذاب و زیبا و در فصاحت و زیبایی و ظرافت و سوار کاری ممتاز است و در نزد پدر سخت گرامی است... طبعی لطیف بلکه تقریباً زنانه دارد. هوشیار و خردمند است و در این سن و سال به حد کافی متین و موقر. چنین می‌نماید که از کار جهاننداری آگاه است و می‌داند که دیگر پادشاهان جهان چگونه ملک می‌رانند...<sup>۸۸</sup>

دالساندری از فرزندان دیگر شاه طهماسب به اسامی سلطان مصطفی، سلطان امیرخان، سلطان حمید میرزا یاد کرده آنها را چهارده الی پانزده ساله می‌شمارد و می‌نویسد: دیگر پسران را که ۸ الی یازده ساله‌اند برای تعلیم به خراسان فرستاده بودند. مگر پسر کوچک که پنج ساله بود و نزد پدر باقی مانده بود.<sup>۸۹</sup>

دالساندری شاه طهماسب را شصت و چهار ساله یاد می‌کند که پنجاه و یک سال حکومت کرده و جثه‌ای متوسط ولی خوش اندام و خوش سیما داشته، اگر چه سبزه و دارای لبانی ضخیم و ریشی مجعد بوده است.<sup>۹۰</sup>

او شاه طهماسب اول را دارای طبعی مالیخولیائی یاد می‌کند که آثار آن در او هویدا بود. دالساندری می‌نویسد که چیزی که از همه مهمتر بود آنکه: "... یازده سال است که از کاخ خود بیرون نیامده است. در این مدت نه یک بار به شکار رفته و نه خود را با چیزهای دیگر سرگرم کرده است. رعیت از این کار سخت ناخشنود است زیرا بر حسب آداب و رسوم آن کشور وقتی نتوانند پادشاه خود را ببینند با زحمت بسیار دادخواهی می‌کنند و فریادشان به گوش داد رسان نمی‌رسد. از این رو روز و شب در برابر کاخ عدالت به بانگ بلند می‌گریند و گاه عده این دادخواهان کم و بیش به هزار تن می‌رسد. پادشاه این فریادها را می‌شنود و معمولاً فرمان می‌دهد که دادخواهان را دور کنند و می‌گوید که داوران



[قاضیان] در کشور نایبان من‌اند و رسیدگی به کارهای دادگستری با ایشان است و توجه ندارد که این ناله‌ها از جور و ستم قضات و حکامی به آسمان می‌رود که معمولاً در کوچه و راهگذر کمین می‌کنند تا مردم را بکشند و این چیزی است که من خود دیده‌ام و بسیاری دیگر از مردم نیز این مطلب را به عنوان حقیقت به من گفته‌اند که در دفتر ثبت تظلمات نام بیش از ده هزار تن نوشته شده است که در هشت سال اخیر به قتل رسیده‌اند. منشأ عمده این شر و فساد قاضیانند که چون مزد خدمت دریافت نمی‌کنند ناچار رشوه می‌گیرند و چون می‌بینند که شاه طهماسب توجه و اعتنائی به امور قضائی ندارد بر حرص خود می‌افزایند. لاجرم در سراسر کشور راهها ناامن است و مردم در خانه‌های خود نیز مواجه با خطرند و تقریباً تمام قضات به خود اجازه می‌دهند که دامن تقوا را به لوٹ سیم و زر آلوده کنند ...<sup>۹۱</sup>

دالساندری مطالب یاد شده را به حقیقت بیان داشته، چه در کتب عصر صفوی - احسن التواریخ، تذکره شاه طهماسب؛ ایلچی نظام شاه، روضه الصفویه و غیره - مشابه این مطلب به وضوح شرح داده شده است.<sup>۹۲</sup>

وینچنتو دالساندری، راجع به خصوصیات روحی و اخلاقی شاه طهماسب می‌نویسد: "... اما آنچه بیش از همه مایه لذت طهماسب است زن است و زر و زنان در مزاج او چنان تأثیری دارند که وی مدتی دراز نزد ایشان می‌ماند و با آنان در مصالح مملکت خوض و غور و مصلحت می‌کند و اگر چه این پادشاه طبعاً بغایت خسیس است می‌توان گفت که درباره زنان مسرف است و به ایشان پول و جواهر و از هر چیز به مقدار فراوان می‌بخشد. زنان از شاه اجازه دارند که گاه از کاخ بیرون آیند... این پادشاه برای آنکه بیشتر عیش و نوش کند طرح‌های بسیار می‌افکند و بدین قصد کسانی نزد خود نگاه می‌دارد. به امیران نیز کنیز فراوان می‌بخشد تا سربار او نباشند. و هنگامی که دستور می‌دهد که کنیز به نزد او [جهت همخوابگی با شاه] ببرند وی را با جواهر و جامه‌های فاخر می‌آریند..."<sup>۹۳</sup>

دالساندری در خست طبع و زراندوزی شاه طهماسب می‌نویسد:

".. اگر چه آنچه گفتم آزمندی شاه طهماسب بخوبی آشکار است تفصیل بیشتری در این باب به آن عالیجنابان عرض می‌کنم تا مطلب بهتر روشن گردد؛ این پادشاه از مشرق پارچه بوسکاسینی و از خراسان مخمل و دیگر پارچه‌های ابریشمی و از حلب پارچه‌های پشمی خواست و فرمان داد که از آنها جامه بدوزند و آنها را به ده برابر قیمت به سپاهیان فروخت. هر چه به او پیشکش کنند هر قدر هم ناچیز باشد می‌پذیرد و همیشه در مقابل هدیه‌ای که گرفته است چیزی نمی‌دهد..."<sup>۹۴</sup>

دالساندری از معافیت خراجها و مالیاتها از طرف شاه طهماسب یاد می‌کند و پشیمانی شاه را پس از

چند مدت و دریافت کل آنرا که از مردم مطالبه می‌نماید، متعاقب نوشته‌های خود بازگو می‌کند. دالساندری می‌نویسد که او به هنگامی که در منطقه‌ی ارمنی نشین ایران بود این مورد را به چشم دیده است.<sup>۹۵</sup>

وینچنتو دالساندری در مورد چپاول مردم و سرداران از طرف شاه طهماسب و مجبور بودن امرا به اطاعت از فرمان شاه که لباس خود را به آنها به رسم تبرک و هدیه می‌فروشد و پول می‌گیرد اشاره کرده می‌نویسد:

"... زیرا عادت دارد که روزی پنجاه بار جامه خود را عوض کند و سپس آنها را بین مردم توزیع کرده به ده برابر قیمت بفروشد و کسی جرأت ندارد که در خرید این لباسها اظهار نارضایتی کند بلکه چون اجازه داده‌اند جامه شاهانه بپوشد باید سپاسگزار باشد..."<sup>۹۶</sup>

دالساندری در ادامه‌ی نوشته‌های خود از معاملات شاه طهماسب سخن به میان آورده می‌نویسد که:

"... این پادشاه جواهر می‌فروشد و معاملات دیگر انجام می‌دهد و مانند سوداگری فرودست و مکار خرید و فروش می‌کند..."<sup>۹۷</sup>

او راجع به خادمان شاه طهماسب - که عموماً زن هستند - یاد می‌کند و می‌نویسد:

"... خادمان شاه طهماسب به سه قسمت تقسیم میشوند: نخست زنان که دختران امیرانند و شاه یا ایشان را خریده است یا به عنوان پیشکش به حرم او راه یافته‌اند و حرم را که اقامتگاه زنان است ایشان "سرای" خوانند. زنان حرم همه کنیزکان گرجی و چرکسی‌اند که به شاه هنگامی که در کاخ می‌خواهد خدمت می‌کنند. هنگامی که در بیرون کاخ می‌خواهد کنیزان در وظایف ناچیزتر به وی خدمت می‌نمایند مانند لباس پوشیدن و کندن - عده این کنیزان چهل پنجاه تن است و خیمه‌ها و آبدارخانه را سر و سامان می‌دهند..."<sup>۹۸</sup>

نویسنده ادامه می‌دهد که شاه طهماسب جهت مزد خادمان به آنان حقوق نمی‌دهد بلکه به صورت وام و ربح به آنان پول قرض داده چند برابر دریافت می‌کرده است.

مثلاً: "بدینگونه به نسبت خدماتی که انجام می‌دهند شاه به ایشان وام می‌دهد، به بعضی بیست هزار و به برخی بیست و پنج هزار و به جمعی هزار اسکودی از قرار ربح بیست درصد به مدت ده سال برای عده‌ای و بیست سال برای عده‌ای دیگر و هر سال ربح را برای مصرف خود می‌ستانند. آنگاه این ملازمان سلطان پولی را که گرفته‌اند از قرار ربح شصت الی هشتاد درصد در ازای وثیقه معتبر به بزرگان دربار که منتظر اعطای مقام و منصب از سوی شاهند، وام می‌دهند و اگر بر حسب اتفاق وامداران نتوانند ربح اصلی و فرع را به وام‌دهنده بپردازند خانه‌ها و ااث خود را می‌فروشند و پول آن را

به طلبکار می‌دهند و تأخیر در پرداخت سود و جبران بعدی ممکن نیست...<sup>۹۹</sup>

وینچنتو دالساندری - چنانکه خود می‌نویسد - پس از بیان کافی از وضع دربار و شاه و حرم او صحبت کرده - به سپاه و دولت و دستگاه حکومتی و مراکز ولایات پرداخته، به عشق و علاقه‌ی مردم به شاه - علی‌رغم نفرتی که از شاه طهماسب دارند - اشاره دارد و می‌گوید مردم او را به این سبب می‌پرستند که:

"... دین حی و حاضر است..."<sup>۱۰۰</sup>

او نفرت مردم تبریز را از شاه طهماسب به حدی می‌نویسد که شاه مجبور شد این شهر را به قصد اقامت در قزوین ترک گوید و ما می‌دانیم که او جهت دور شدن از حملات عثمانی‌ها چنین اقدامی کرده بود.<sup>۱۰۱</sup>

دالساندری از فرق موجود در تبریز و اختلاف حیدری و نعمتیها صحبت کرده که همدیگر را در این عصر به سبب اختلافات مذهبی کشتار می‌کردند.<sup>۱۰۲</sup>

دالساندری در مورد شهر تبریز - پایتخت ایران در این عصر - مطالبی ارائه می‌دهند و از بازار تجارت و کسادى بازار سخن می‌گویند و در آمد شاه طهماسب را از ۶/۱ محصولات کشاورزی و تولیدات غیره می‌شمارد.<sup>۱۰۳</sup>

او فرزندان پسر شاه طهماسب را یازده تن و سلاطین ایالات و مناطق را پنجاه تن ذکر کرده می‌نویسد که آنها بودند که سپاه شاه را فراهم می‌کردند. هر کدام از این فرماندهان از پانصد تا سه هزار تن سوار را فرماندهی می‌کنند. او به تنهایی صاحب ارتشی نیست بلکه این امیران ولایاتند که در تمام جنگها نیروهای شاه را تأمین می‌کنند. او عده سواران ایران را شصت هزار تن می‌نویسد که شاید بیشتر از آن هم باشند. اسلحه آنان شمشیر و نیزه و تفنگ بوده است.<sup>۱۰۴</sup> جالب است که وینچنتو دالساندری سربازان ایرانی را در عصر شاه طهماسب اول مجهز و دارای تفنگ می‌خواند. شیوه‌ای که قزلباشان و صوفیان آن را خلاف مردی و مردانگی میدانستند و یکی از دلایل شکست ایرانیان در جنگ چالدران به سال ۹۲۰ هـ.ق. همین فقدان اسلحه آتشین بود.<sup>۱۰۵</sup>

نویسنده سفرنامه وینچنتو دالساندری در پایان به شاهزاده ونیزونجیای آن گزارش کرده می‌نویسد که مطالب خود را در طول "... بیست و یک ماه اقامت خود در ایران فراهم کرده و تقدیم آنان نموده است..."<sup>۱۰۶</sup>

## یادداشت‌ها

۱. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران - شش سفرنامه - ترجمه دکتر منوچهر امیری. شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۴۹ ه.ش. این کتاب از ایتالیائی به زبان انگلیسی توسط چارلزگری در جامعه‌ی علمی و ادبی هاکیوت به شرح زیر به چاپ رسیده است:

Grey.Charles: A narrative of Italian in persia, in the 15th and 16th centuries, translated and edited by Charles Grey. London 1873, Published by the Hakluyt Society.

۲. سفرنامه ونیزیان، ص ۱۸.

۳. سفرنامه ونیزیان، ص ۴۸.
۴. همان ، ص ۴۸.
۵. سفرنامه ونیزیان، ص ۴۸.
۶. همان، صص ۵۸-۵۹.
۷. همان، ص ۶۰.
۸. همان، صص ۶۱-۶۲.
۹. هر پانزده دوکات یک تومان در عصر شاه عباس بود.
۱۰. سفرنامه ونیزیان، ص ۷۲.
۱۱. همان، صص ۶۳-۶۴.
۱۲. همان، ص ۶۶. مراسم بار دادن به سفرای هند در این صفحه به تمام و کمال شرح داده شده است.
۱۳. همان، ص ۷۴.
۱۴. همان، ص ۷۵.
۱۵. همان ، ص ۸۱.
۱۶. سفرنامه‌های ونیزیان، ص ۸۳.
۱۷. همان، صص ۸۳-۸۴.
۱۸. همان، صص ۸۸-۸۹.
۱۹. همان، صص ۹۰-۹۱.
۲۰. همان، ص ۹۸.
۲۱. همان، ص ۱۰۰.
۲۲. سفرنامه‌های ونیزیان، ص ۱۰۲.
۲۳. ترجمه‌ی این سفرنامه، صفحات ۱۱۶-۱۸۳ این کتاب را در بر می‌گیرد.
۲۴. سفرنامه ونیزیان، ص ۱۱۵ (صفحه‌ی اول سفرنامه‌ی کنتارینی).
۲۵. همان، ص ۱۱۵.
۲۶. همان، ص ۱۱۵.
۲۷. همان، صص ۱۱۶-۱۳۵.
۲۸. سفرنامه کنتارینی ، ص ۱۳۵. این امر شاید به خاطر شکست حسن بیک از عثمانی و انزوای سیاسی او می‌بوده که به دنبال شکستی که از عثمانی‌ها - سلطان محمد دوم - خورده بود، سفرای مجارستان و لهستان را از دربار بیرون کرده، همسرش دسپینا را طلاق گفته و سال بعد و یا در سال ۸۸۲ هـ.ق. فوت نموده بود.

۲۹. همان، ص ۱۳۶.
۳۰. همان، ص ۱۳۷.
۳۱. همان، ص ۱۳۷.
۳۲. همان، ص ۱۳۷.
۳۳. سفرنامه کنتارینی، ص ۱۳۷.
۳۴. همان، ص ۱۴۰-۱۳۹.
۳۵. همان، ص ۱۴۱-۱۴۰.
۳۶. سفرنامه کنتارینی، ص ۱۴۴.
۳۷. سفرنامه کنتارینی، ص ۱۴۴. کنتاریتی می‌نویسد: "... سفیر خطابه‌ای مفصل ایراد کرد که بظاهر چندان تأثیری در شاه نمود و تکرار آن در اینجا لازم نیست..."
۳۸. همان، ص ۱۴۵.
۳۹. همان، ص ۱۴۶.
۴۰. همان، ص ۱۴۶.
۴۱. سفرنامه کنتارینی، ص ۱۴۷.

در دیباچه‌ای که مترجم انگلیسی این سفرنامه - چارلزگری - بر این سفرنامه‌ها می‌نویسد، متذکر می‌شود که: پیش از آمدن سفیران: جوزافا باربارو و آمبریو کنتارینی (سفرنامه، ص ۱۸۸) "... اوزون حسن که در آن هنگام فرمانروای دیار بکر بود با ترکان در آویخته و بر عهده گرفته بود که از "کالیوحننا" "Calojohannes" از افراد خاندان نجیب کم ننی یکی از آخرین امپراطوران طرابوزان در مقابل سلطان محمد دوم دفاع کند. ازدواج اوزون حسن با دسپینا شاهزاده خانم زیبا و دختر کالیوحننا باعث تحکیم رشته این اتحاد و موجب خویشاوندی اوزون حسن با بعضی از خاندان شاهزادگان ونیز شد و از این رو راه برای فرستادن سفیر به درگاه وی هموار گشت. ونیزیها چشم امید به طبع سرکش و جاه طلب اوزون حسن سخت دوخته بودند و البته نومید نشدند. زیرا اندک ترغیبی کافی بود که این سربازی را که تا آن زمان شکست نیافته بود به جنگ با دشمن موروئی برانگیزند... خواهر ملکه دسپینا به نکاح نیکولو کرسپو دوک فرمانروای آرشیپل درآمده و به نوبه خود هر چهار دختر او با چهار تن از شاهزادگان بازرگان پیشه ونیزی ازدواج کرده بودند که یکی از آنها کاترینوزنو بود. مردی دلیر و با استعداد... " که به سفارت به خدمت حسن بیک انتخاب شد. خاله کاترینوزنو که زن حسن بیک بود - کاترینا خانم - رسالت او را در خدمت شوهر خود تأیید کرد و بدین وسیله او توانست حسن بیک را علیه عثمانی‌ها به سال ۸۷۶/۸۷۷ / ۱۴۷۲ تحریک کرده به جنگ بفرستد که نتیجتاً حسن بیک شکست سختی از عثمانیها خورد و تا آخرین روزهای عمر خود این ننگ شکست را فراموش نکرد.

۴۲. سفرنامه ونیزیان، صص ۲۶۴-۲۰۵. مطالب این سفرنامه در دو بخش ارائه شده است.
۴۳. سفرنامه ونیزیان، ص ۲۰۵.
۴۴. همان، صص ۲۰۶-۲۰۷.
۴۵. همان، ص ۲۰۷.
۴۶. همان، صص ۲۱۰ - ۲۰۹.
۴۷. سفرنامه ونیزیان، ص ۲۱۰.
۴۸. همان، ص ۲۱۱.
۴۹. همان، ص ۲۱۲.
۵۰. همان، صص ۲۱۱-۲۱۲.
۵۱. همان، ص ۲۱۲.
۵۲. همان، ص ۲۱۲.
۵۳. همان، ص ۲۱۲.
۵۴. سفرنامه ونیزیان، ص ۲۱۲.
۵۵. همان، ص ۲۱۳.
۵۶. همان، ص ۲۱۴.
۵۷. همان، ص ۲۱۴.
۵۸. سفرنامه ونیزیان، ص ۲۱۴.
۵۹. همان، ص ۲۱۴.
۶۰. همان، ص ۲۱۴.
۶۱. همان، ص ۲۱۵.
۶۲. همان، ص ۲۱۶.
۶۳. سفرنامه ونیزیان، ص ۲۱۶.
۶۴. همان، ص ۲۱۸.
۶۵. همان، ص ۲۱۹.
۶۶. سفرنامه ونیزیان، ص ۲۱۹.
۶۷. همان، ص ۲۲۰.
۶۸. سفرنامه ونیزیان، ص ۲۲۱.
۶۹. در سفرنامه ونیزیان جمله‌ی "های محبه سن نه دریا دور" آمده است.
۷۰. که به فارسی "ای پسر روسپی این چه اقیانوس لشگری است". معنی می‌دهد.

۷۱. سفرنامه ونیزیان، صص ۹-۲۲۸.
۷۲. همان، ص ۲۲۹.
۷۳. همان، صص ۲۳۳-۲۲۹.
۷۴. همان، ص ۲۳۵.
۷۵. همان، ص ۲۴۱.
۷۶. سفرنامه ونیزیان، ص ۲۷۳.
۷۷. همان، صص ۲۹۶-۲۷۵.
۷۸. همان، صص ۲۹۸-۲۹۶.
۷۹. سفرنامه ونیزیان، ص ۲۹۹.
۸۰. همان، ص ۳۰۵ این مطالب سندیت تاریخی ندارد و کاملاً غلط است. این فرد که به دستور رستم میرزا کشته شده بود سلطان علی میرزا پسر شیخ حیدر بود نه او.
۸۱. همان، ص ۳۰۷.
۸۲. همان، ص ۳۰۷.
۸۳. همان، صص ۲۴۸-۲۷۳. نویسنده به علت بی اعتبار بودن مطالب آنجوللو بدان پرداخته ولی علاقه مندان را به صفحات مذکور ارجاع داده‌اند.
۸۴. سفرنامه بازرگانان ونیزی، ص اول دیباچه (ص ۴۳۳ کتاب).
۸۵. همان، ص ۴۳۴.
۸۶. همان، ص ۴۳۴.
۸۷. سفرنامه وینچنتو دالساندری، صص ۷-۴۳۶.
۸۸. سفرنامه بازرگانان ونیزی، ص ۴۳۷.
۸۹. همان، ص ۴۳۷.
۹۰. همان، ص ۴۳۷.
۹۱. سفرنامه وینچنتو دالساندری، صص ۸-۴۳۷.
۹۲. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به محمد کریم یوسف جمالی، زندگانی شاه اسماعیل اول، انتشارات محتشم کاشان، قم ۱۳۷۶، صص ۱۹۹-۱۹۶.
۹۳. وینچنتو دالساندری، ص ۴۳۹.
۹۴. سفرنامه دالساندری، صص ۴۴۰-۴۳۹. این نوشته‌ی دالساندری هم واقعیت تاریخی دارد زیرا که پس از دریافت ضعف شاه بود که اروپائیان، خصوصاً دولت انگلیس که همیشه در اینگونه موارد جهت تسلط و چپاول ثروت ایران پیشتاز بوده و هست - توانست با اعزام ادوارد آرثر در سال



۹۷۲هـ.ق. به همراه کالاهای مورد علاقه‌ی شاه طهماسب از پارچه‌های پشمی و حریر اولین قرارداد تجاری ایران وانگلیس را با شاه طهماسب منعقد کند. کاری که برای انجام آن آنتونی جنکین سن و دیگران کوشش فراوانی کرده ولی ناموفق بودند.

۹۵. سفرنامه دالساندری، ص ۴۴۰.

۹۶. همان، ص ۴۴۰.

۹۷. سفرنامه دالساندری، ص ۴۴۱.

۹۸. همان، ص ۴۴۱.

۹۹. همان، صص ۲-۴۴۱.

۱۰۰. سفرنامه دالساندری، ص ۴۴۵.

۱۰۱. سفرنامه وینچنتو دالساندری، ص ۴۴۵.

۱۰۲. همان، ص ۴۴۵.

۱۰۳. همان، ص ۴۴۷.

۱۰۴. همان، ص ۴۴۸.

۱۰۵. سفرنامه دالساندری، ص ۴۴۹.

۱۰۶. همان، ص ۴۵۰.